مقایسه ی سه رویکرد رفتارگرایی، شناخت گرایی و ساختن گرایی

( سلز و گلاسگو، 1998 به نقل از فردانش، 1377 با اندکی تغییر)

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| ساختن گرایی | شناخت گرایی | رفتارگرایی | رویکردمؤلفه |
| اکتشاف شخصی مبتنی بر دریافت شهودی و خلق معنا از طریق تجربه | کسب دانش و تغییر در ساختارهای ذهنی | تغییر رفتار بیرونی در اثرشرطی سازی | یادگیری |
| مشکل گشایی | ذحیره ی کوتاه مدت حسی، حافظه ی کوتاه مدت و حافطه ی بلند مدت | تشخیص، تعمیم، تداعی و زنجیره ای | انواع یادگیری |
| فرد، عوامل محیطی و تعامل بین آن ها | عوامل محیطی: توضیح ها، نمایش ها، ارائه ی مثال و غیر مثال ها، تمرین، بازخورد اطلاعاتی | عوامل محیطی: محرک، تقویت ها | عواملمؤثر بر یادگیری |
| حافطه ی جاری و معطوف به حال است. | نقش مهم دارد. آنچه در حافظه به شکل های مختلف نگهداری می شود و نحوه ی سازمان دهی آن | مورد بحث نیست | نقشحافظه در یادگیری |
| یادگیری در زمینه انجام می شود و انتقال بدون وجود زمینه ممکن نیست. | تابع چگونگی نگهداری اطلاعات در ذهن است.یادگیری همه جانبه موجب انتقال بهتر و بیشتر می شود. | در اثر تعمیم و در موقعیت های دارای عناصر شبیه و مشترک | انتقال یادگیری |
| هدف های از قبل تعیین شده نیست، شخصی و مؤسسه ای، و قابل توافق | هدف های از قبل تعیین شده و عبارات هدف محور | هدف های رفتاری از قبل تعیین شده | هدف ها |
| شاگرد فعال، خودگردان و متفکر | برنامه ریزی برای راهبرد های شناختی یادگیری | عرضه ی آموزش و امکان تمرین و بازخورد | راهبرد های کلان آموزشی |
| محیط های پاسخ گو | آموزش مبتنی بر رایانه | انواع رسانه ها، آموزش با کمک رایانه | راهبرد های رسانه ای |
| فرایند ها و محصول ها | ارزشیابی تشخیصی است و از بازنمایی ها و پردازش ذهنی شاگرد است. | فرایند و محصول قابل ارزشیابی است. | ارزش یابی |

**رفتارگرایی**

رفتارگرایی، گرایشی در فلسفه‌است که تمایل دارد همیشه، به جایِ آن‌که فکرها و حالت‌هایِ ذهنیِ ما را بررسی کند، آن رفتارهایی را بررسی کند که به دنبالِ فکرهایِ ما می‌آیند. از دیدگاهِ این گرایش، نمی‌توان بینِ دو فکرِ مختلف، تفاوتی قائل شد، مگر آن‌که در رفتاری که به دنبالِ آن فکرها می‌آید، تفاوتی وجود داشته باشد. در تعریفِ دقیق‌تر، رفتارگرایانِ سه ادعایِ زیر را دربارهٔ حالت‌هایِ ذهنی، پیشنهاد می‌کنند

1. روان‌شناسی، علمِ رفتار است. روان‌شناسی علمِ ذهن (و حالت‌هایِ ذهنی) نیست.
2. تمامِ رفتارهایِ ما را می‌توان کاملاً توضیح داد و تشریح نمود، بدونِ آن‌که به حالت‌هایِ ذهنی (تفکرها) و حالت‌هایِ درونیِ ما، هیچ اشاره‌ای صورت بگیرد. به عبارتی، منشاءِ رفتارهایِ ما بیرونی (محیط) است نه درونی (تفکرهایِ ما).

3 . واژه‌هایِ مربوط به حالت‌هایِ ذهنی، که در جمله‌هایِ روان‌شناسی وجود دارد یا باید آ) حذف شود و با واژه‌هایِ رفتاری جایگزین شود. و یا ب) به مفهوم‌هایِ رفتاری، ترجمه شود

این سه گزاره، سه ادعایِ به لحاظِ جداگانه‌اند که هر کدام، یکی از شاخه‌هایِ رفتارگرایی را شکل می‌دهند. ادعایِ اول مربوط به رفتارگرایانِ روش‌شناختی است. گزارهٔ دوم مربوط به رفتارگرایانِ روان‌شناختی است و گزارهٔ سوم دیدگاهِ رفتارگرایانِ منطقی (یا تحلیلی) را نشان می‌دهد .

**شاخه‌های مختلف رفتارگرایی**

رفتارگراییِ روش‌شناختی، دیدگاهی *تجویزی* است، که در این‌باره حرف می‌زند که مطالعهٔ *علمیِ* روان‌شناسی چگونه باید صورت بگیرد. این شاخه، ادعا می‌کند که روان‌شناسی، تنها باید خود را با رفتارهایِ (بیرونیِ) ارگانیسم، درگیر کند. روان‌شناسی نباید به بررسی حالت‌هایِ ذهنی مشغول کند یا تلاش کند که برایِ توضیحِ رفتارها، به یک سیستمِ پردازشِ اطلاعاتِ درونی در فرد متوسل شود. رفتارگرایانِ روش‌شناختی می‌گویند که ارجاع دادن به حالت‌هایِ ذهنی (مثلاً به تمایل‌ها و باورهایِ درونی یک انسان)، هیچ چیزی به دانشی که ما می‌توانیم درباره‌یِ منبع‌هایِ رفتارهایِ انسان بدانیم، نمی‌افزاید. حالت‌هایِ ذهنی، کاملاً شخصی هستند و در نتیجه، نمی‌توان آن‌ها را مطالعهٔ علمی کرد چرا که در علم، ما با چیزهایی سر-و-کار داریم که برایِ همه قابل مشاهده و قابلِ آزمایش باشند.
رفتارگراییِ روان‌شناختی، *برنامه‌ای پژوهشی* در روان‌شناسی است که هدفِ آن این است که رفتارهایِ انسان‌ها و حیوان‌ها را بر مبنایِ محرک، تقویت، تاریخچهٔ یادگیری و پاسخ، توصیف کند. به عنوانِ مثال آزمایشی را در نظر بگیرید که در آن، یک موش را برایِ مدتی گرسنه نگاه داشته‌ایم. اگر وقتی که چراغی در داخلِ قفس روشن می‌شود، موش در همان لحظه اهرمی را اتفاقی فشار دهد، به او غذا می‌دهیم. پس از چند بار تکرارِ این مرحله‌ها، موش اندک اندک، یاد می‌گیرد که هر گاه چراغ روشن شد، به سمتِ اهرم برود. در این آزمایش، روشن شدنِ چراغ محرک، فشار دادنِ اهرم پاسخِ موش و مرحله‌هایِ تکرار شدنِ آزمایش تاریخچهٔ یادگیری است. در این تفسیر، رفتارگرایان، معمولاً از فکر کردنِ موش صحبتی نمی‌کنند؛ همان‌طور که با افزایشِ دما، مایعِ درونِ دماسنج به سمتِ بالا حرکت می‌کند -بدونِ اینکه مایع، به بالا رفتن یا نرفتم، فکر کرده باشد. - و همان‌طور که ضربه زدنِ چکش به زانو، باعثِ حرکتِ ناخودآگاهِ پا می‌شود، موش نیز شرطی شده و بدونِ فکر کردن، به محرک، پاسخ می‌دهد.
رفتارگراییِ منطقی یا تحلیلی، *نظریه‌ای* در فلسفه‌است دربارهٔ معنایِ مفهوم‌هایِ ذهنی. بر طبقِ این نظریه، هر حالتِ ذهنی، در اصل یک گرایشِ رفتاری است و برایِ مشخص کردنِ آن، باید ببینیم که فرد، با داشتنِ آن حالتِ ذهنی، چه رفتاری را خواهد داشت. به عبارتِ دقیق‌تر، زمانی که می‌گوییم فردی، به گزاره‌ای باور دارد، به این معنا نیست که حالتِ درونی و ذهنی‌ای وجود دارد که فرد در آن حالت قرار گرفته‌است، بلکه داریم مشخص می‌کنیم که او در ویژگی‌ها و شرایط‌هایِ محیطی، تمایل دارد که چگونه عمل کند.

رفتارگرایی منطقی

از جمله طرفدارانِ رفتارگراییِ منطقی در فلسفه توسطِ [ژیلبرت رایل](https://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%AF%DB%8C%D9%84%D8%A8%D8%B1%D8%AA_%D8%B1%D8%A7%DB%8C%D9%84) و [لودویگ ویتگنشتاین](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%84%D9%88%D8%AF%D9%88%DB%8C%DA%AF_%D9%88%DB%8C%D8%AA%DA%AF%D9%86%D8%B4%D8%AA%D8%A7%DB%8C%D9%86)، آغاز شد. ریشه‌هایِ این شاخه، به جنبشِ فلسفیِ [پوزیتیویسمِ منطقی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D9%88%D8%B2%DB%8C%D8%AA%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%85_%D9%85%D9%86%D8%B7%D9%82%DB%8C) باز می‌گردد. پوزیتیویسمِ منطقی، جنبشی بود که ادعا می‌کرد، معنایِ یک گزاره به وسیلهٔ شرایطِ صدقِ آن گزاره تعیین می‌شود. مثلاً معنایِ گزارهٔ "آسمان آبی است."، می‌تواند تمامِ آن موقعیت‌هایی در جهانِ خارج باشد که در آن موقعیت‌ها، گزاره برقرار است و آسمان واقعاً آبی است. به این ترتیب، به کار بردنِ تزِ پوزیتیویسمِ منطقی، برایِ گزاره‌هایِ روان‌شناختی، به این نتیجه منتهی می‌شود که هر گزاره دربارهٔ حالت‌هایِ ذهنی، برایِ آن‌که معنا داشته باشد، باید شرایطِ صدقی داشته باشد و شرایطِ صدقی که به آن گزاره‌ها معنا می‌دهد، رفتارهایی است که ما با داشتنِ آن حالت‌هایِ ذهنی، تمایل داریم که از خود نشان دهیم.
به این دلیل، فیلسوفانِ ذهن، به سمتِ رفتارگراییِ منطقی کشیده شدند که این نظریه، می‌توانست از نظریهٔ [دوگانه‌انگاریِ در جوهر](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%D9%88%DA%AF%D8%A7%D9%86%D9%87%E2%80%8C%D8%A7%D9%86%DA%AF%D8%A7%D8%B1%DB%8C) جلوگیری کند. دوگانه‌انگاریِ در جوهر، برایِ اینکه توضیح دهد که حالت‌هایِ ذهنیِ ما چیستند و چگونه به وجود می‌آیند، به یک روحِ غیرفیزیکی متوسل می‌شود، روحی که محدودیت‌هایِ فضایی و زمانی ندارد و مسئولیتِ فکرهای ما را برعهده دارد. اما رفتارگراییِ منطقی، در توضیحِ حالت‌هایِ ذهنی، برایِ آن‌که به این روح متوسل نشود، حالت‌هایِ ذهنیِ ما را به وسیلهٔ رفتارهایِ بیرونی توضیح می‌دهد. به این معنا که این حالت‌هایِ ذهنی، هیچ چیزِ نیستند بلکه تمایلِ فرد برایِ انجامِ رفتاری خاص -و این تمایل را می‌توان به وسیلهٔ ترشحِ هورمون‌ها، غریزه و... توضیح داد. –

**رفتارگرایی روان‌شناختی**

رفتارگراییِ روان‌شناختی، را نخستین‌بار می‌توان در کارهایِ [ایوان پاولف](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%DB%8C%D9%88%D8%A7%D9%86_%D9%BE%D8%A7%D9%88%D9%84%D9%81) و [ادوارد لی سرندایک](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%AF%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF_%D9%84%DB%8C_%D8%B3%D8%B1%D9%86%D8%AF%D8%A7%DB%8C%DA%A9) مشاهده کرد. کامل‌ترین و برجسته‌ترین نمونهٔ تلاش‌هایِ این شاخه را می‌توان در کارهایِ [بی‌اف‌اسکینر](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%DA%A9%DB%8C%D9%86%D8%B1)، روان‌شناسِ برجستهٔ آمریکایی ملاحظه نمود. ریشهٔ این شاخه از رفتارگرایی، در کارهایِ [تجربه‌گرایانِ انگلیسی](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D8%AC%D8%B1%D8%A8%D9%87%E2%80%8C%DA%AF%D8%B1%D8%A7%DB%8C%DB%8C)، به خصوص [جان لاک](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AC%D8%A7%D9%86_%D9%84%D8%A7%DA%A9) و [دیوید هیوم](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AF%DB%8C%D9%88%DB%8C%D8%AF_%D9%87%DB%8C%D9%88%D9%85) می‌توان پی‌گرفت که اعتقاد داشتند انسان، به هنگامِ تولد، چون لوحی سفید است که همهٔ هوشِ او، محصولِ یادگیریِ محیط است. این ایده، ایدهٔ محوریِ و اصلیِ رفتارگراییِ روان‌شناختی است.

در شناخت گرایی فرآیند کسب دانش مهم است نه حفظ کردن حقایق . در شناخت گرایی به یافتن راه حل هاي متفاوت در پاسخ به حل مسئله ، بها داده می شود . در کلاس هاي درس شناخت گرا ، فراگیر در یادگیري فردي فعال است . در شناخت گرایی بر کسب تجربه و تعامل با محیط در هنگام یادگیري تاکید می شود . شناخت گرایی ، فرآیندهاي ذهنی را مورد توجه قرار می دهد . ٣ نظریه ي شناخت گرایی یکی از نظریه هاي قابل استفاده براي معلمان است . تدریس موثر مستلزم آشنایی با کلیه ي نظریه ها و استفاده ي صحیح از آنهاست . شناخت گرایی یکی از نظریه هایی که در آموزش نقش ارزنده اي را ایفا کرده است نظریه ي شناخت گرایی ( Cognitivism ) است . شناخت گرایان برخلاف رفتارگرایان به جاي تاکید بر رفتار قابل مشاهده ، فرآیندهاي عالی ذهنی مانند تفکر ، تعقل ، ادراك و مسئله گشایی را مورد توجه قرار می دهند و بر این باورند که یادگیري فرایندي درونی است که حافظه ، انگیزش و تفکر نقش مهمی در آن بازي می کنند . بر اساس دیدگاه هاي جدید موجود در این نظریه ، یادگیري فرآیندي است که طی آن دانش و اطلاعات به وسیله خود یادگیرنده : √ کسب می شود ؛ √ پردازش می شود ؛ √ دست کاري می شود ؛ و به یاد سپرده می شود . سپس دانش و اطلاعات کسب شده در موقعیت مناسب به وسیله ي خود یادگیرنده : √ به یاد آورده می شود ؛ √ سازمان بندي می شود ؛ و با دانش و اطلاعات جدید پیوند می خورد . ۴ در واقع این گروه از شناخت گرایان یادگیري را از دیدگاه پردازش اطلاعات و نقش انواع حافظه در خلال یادگیري بررسی می کنند و معتقدند یادگیري بر چهار عملیات ویژه استوار است : . دریافت محرك ها یا اطلاعات . پردازش اطلاعات . نگهداري و ذخیره اطلاعات انتقال اطلاعات از پیشگامان نظریه ي شناخت گرایی می توان به گشتالت ، برونر و پیاژه اشاره کرد . تدریس شناخت گرا \* در تدریس شناخت گرا بر انجام فعالیت هاي ذهنی مانند تجزیه و تحلیل ، استنباط ، مقایسه ، مشاهده و ... تاکید می شود . \* در تدریس شناخت گرا بر آموخته هاي پیشین تاکید شده و از آن ها براي درك مطالب جدید مورد یادگیري کمک گرفته می شود . \* در تدریس شناخت گرا ، یادگیري زمانی حاصل می شود که اطلاعات به صورت سازماندهی شده و معنی دار در حافظه ذخیره شوند . بنابراین استفاده از نقشه هاي مفهومی ، طرح واره هاي ذهنی ، ارائه خلاصه فعالیت و راهبردهاي مناسب دیگر براي تسهیل پردازش اطلاعات ، ضروري است . ۵ \* در تدریس شناخت گرا تفاوت هاي فردي مورد توجه قرار می گیرد و محتواي یادگیري به گونه اي تنظیم می شود که در بر گیرنده ي فعالیت هایی متناسب با سبک هاي گوناگون یادگیري باشد . \* در تدریس شناخت گرا مطالب درسی باید طوري طرح ریزي و ارائه شوند که ابتدا جامع ترین مفاهیم و اندیشه ها به صورتی خلاصه ارائه و بعد به دنبال این کلیات به تدریج مطالب فرعی تر و جزیی تر معرفی شوند . \* در تدریس شناخت گرا معلم از دادن پاسخ مستقیم به سوال دانش آموزان پرهیز می کند . ایجاد محیطی که در آن بتوان حتی پاسخ هاي غلط را هم پذیرفت و به آن ها بها داد مهم است ، چون آن ها میزان دانش و نحوه ي اندیشیدن دانش آموزان را روشن می سازند . \* در تدریس شناخت گرا به برنامه ریزي براي تعمق در موضوع یادگیري توجه می شود و در این برنامه ریزي به مراحل رشد شناختی دانش آموزان توجه ویژه می شود . \* در تدریس شناخت گرا به دانش آموزان کمک می شود تا مهارت فرآیندي خود را نظیر مشاهده کردن ، اندازه گیري ، طبقه بندي ، ارتباط برقرار کردن ، استنباط کردن ، پیش بینی کردن ، تفسیر داده ها ، فرضیه سازي و ... بسط دهند . این مهارت هاي فرآیندي که ناظر بر مهارت تفکر و اندیشه ورزي اند ، در حل مسایل روزانه زندگی و درسی اهمیت فراوانی دارند . معلم با رویکرد شناخت گرایی \* در رویکرد شناخت گرایی ، معلمان فعالیت هایی را براي یادگیري فراگیران پیش بینی می کنند و به اجرا در می آورند که داراي ویژگی هاي زیر باشد : √ فراگیر را در یک فضاي جذاب تجربه پذیري غرق کند . √ از نظر فراگیر ، معنادار و چالش برانگیز باشد . ۶ √ زمینه هاي تحلیل فرآیند یادگیري توسط فراگیر را از طریق کسب تجربه ي پردازش فعال ، فراهم کند . √ فضا را براي نگریستن متفاوت به مسئله و یافتن راه حلی نو و خاص آماده کند . \* در رویکرد شناخت گرایی ، معلمان فراگیران را از اهمیت درس و مفید بودن آن مطلع می کنند و به آنان نشان می دهند که چگونه می توانند آن چه که یاد گرفته اند را در موقعیت هاي زندگی واقعی به کار برند تا یادگیري معنادار تر بشود . شبیه سازي موقعیت هاي زندگی واقعی و ارائه تکالیف و پروژه هایی که در آن ها از خواسته ها ، تقاضاها و اطلاعات زندگی واقعی استفاده شده به معنادار شدن یادگیري کمک می کند . \* در رویکرد شناخت گرایی ، معلمان توجه فراگیران را در آغاز درس جلب می کنند و این جلب توجه در کل درس حفظ می شود . معلمان شناخت گرا بر این باورند که انجام صحیح و موفقیت آمیز فعالیت موجب رضایت خاطر و تقویت رفتار می گردد . بنابراین بیش تر از راهبردهاي انگیزش درونی استفاده می کنند . با این وجود ، انگیزش بیرونی نیز مورد استفاده قرار می گیرد . انگیزه هاي درونی عبارتند از : 1- میل به یادگیري 2- همکاري با دیگران 3- کنجکاوي و میل به تحقیق براي رفع ابهام 4- انگیزه ي توانمند شدن ٧ \* در رویکرد شناخت گرایی ، معلمان به نقش تعیین کننده تجربه ها یا تعامل با محیط پیرامون در یادگیري دانش آموزان توجه دارند و موقعیت یادگیري را از عوامل مهم و موثر در فرآیند یادگیري می دانن .د \* در رویکرد شناخت گرایی ، معلمان داراي سه نقش مهم هستند : سازمان دهنده محیط یادگیري ، سنجش کننده تفکر دانش آموزان و پایه گذار فعالیت هاي گروهی . ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی \* در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی ، علاوه بر آزمون هاي عینی از آزمون هاي انشایی و باز - پاسخ نیز استفاده می شود . \* در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی ، هر روش ، ابزار یا موقعیتی که براي سنجش و ارزشیابی دانش آموزان استفاده می شود باید با توجه به رشد سنی و شناختی دانش آموزان انتخاب شده باشد . \* در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی ، تکالیفی براي فراگیران مطرح می شود که با سطح توانایی فردي آن ها متناسب باشد . هیچ چیز به اندازه ي شکست و ناکامی بیش از حد ، بر انگیزش و علاقه تاثیر مخرب ندارد . \* در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی ، تکالیفی براي فراگیران ارائه می شود که به گام هاي کوتاه تقسیم می شود تا در آن ها براي توسعه ي شناخت از گام ساده به پیچیده استفاده شود . \* در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی ، فرآیند کسب دانش مورد ارزیابی قرار می گیرد . \* در ارزشیابی با رویکرد شناخت گرایی ، راهبردهایی که دانش آموز از آن ها استفاده می کند تا دانش ، مهارت ها و عادت هاي کاري را به گونه اي معنادار ، در انجام تکالیف به کار ببرد ، مورد قضاوت قرار می گیرد .

**سازنده گرایی**

نظريه هاي نسبتاً جديدي كه در آموزش و پرورش و روانشناسي با نام نظريه هاي سازنده گرايي مطرح شده اند ريشه در انديشه هاي علمي و فلسفي گذشته دارند. ديدگاه هاي سازنده گرايي از پژوهش هاي پياژه، ويگوتسكي، روانشناسان گشتالتي، بارتلت و برونر، و نيز از فلسفه پرورشي جان ديويي سرچشمه مي گيرند. هدف از اين مقاله بررسي روند پيدايش رويكرد سازنده گرايي و نقش آن در متحول ساختن محيط هاي يادگيري مي باشد. اطلاعات اين مقاله از مدارك و اسناد كتابخانه اي و تحليل منابع و مقالات پژوهشي گردآوري شده است. نتايج حاصل از اين پژوهش كتابخانه اي نشان مي دهد كه در دو دهه اخير، دانش و مهارت هاي مورد نياز براي موفّقيت در زندگي امروزي به دليل تحولات در حوزه هاي اقتصادي، اجتماعي و فناوري تغيير يافته است. امروزه دانش آموزان نياز دارند تا بفهمند كه چگونه به اطلاعات مورد نيازشان دسترسي داشته باشند و چگونه اين اطلاعات را در موقعيت هاي واقعي زندگي به كار ببرند. علاوه بر اين، دانش آموزان با موقعيت هاي بسياري مواجه هستند كه براي آن جواب سرراست و از پيش آماده شده اي وجود ندارد بلكه به جاي آن، آنها بايستي بتوانند موقعيت ها را تحليل كنند و دانش و مهارت خود را براي پيدا كردن راه حلي كه مفيد است به كار گيرند. فيلسوفان، روانشناسان و صاحبنظران حوزه تعليم و تربيت به تبع اين تحولات، به نظريه هاي جديد يادگيري بويژه سازنده گرايي روي آوردند. ديدگاه سازنده گرايي تأكيد مي كند كه يادگيرنده، فعالانه دانش را مي سازد (سانتراك،2012). شانك (2000، به نقل از سيف، 1389) گفته است: سازنده گرايي يك ديدگاه روانشناختي و فلسفي است كه طبق آن افراد بيشتر آنچه را كه ياد مي گيرند و مي فهمند خود مي سازند و شكل مي دهند. به طور كلي، سازنده گرايي يك شناخت شناسي و يك نظريه يادگيري است كه در قياس با نظريه هاي شناخت شناسي و يادگيري گذشته، يك تبيين تازه از ماهيت دانش و چگونگي يادگيري انسان به دست مي دهد. بنا به اين ديدگاه انسانها درك و فهم و دانش تازه خود را از راه تعامل بين آنچه از قبل مي دانند و باور دارند با انديشه ها، رويدادها، و فعاليت هايي كه با آنها روبرو مي شوند، مي سازند. همزمان با روي كار آمدن نظريه هاي سازنده گرايي متخصصان تعليم و تربيت به طراحي محيط هاي يادگيري كلاسي براساس اصول و فرضهاي سازنده گرايي روي آوردند.

**شناخت گرایی**

این مکتب برخلاف رفتارگرایان برفرایندهای عالی ذهنی مانند تفکر؛تعقل؛ادراک ومساله گشایی تاکید دارد.

از دیدگاه طرفداران این مکتب؛حافظه ؛انگیزش وتفکر نقش مهمی در یادگیری که فرایندی درونی است ؛دارند.

براساس دیدگاههای جدید موجود دراین نظریه ؛یادگیری فرایندی است که طی آن ؛دانش واطلاعات به وسیله ی خود یادگیرنده:

\*کسب می شود

\*پردازش می شود

\*دست کاری می شود

\*وبه یاد سپرده می شود

سپس دانش واطلاعات کسب شده در موقعیت مناسب به وسیله ی خود یادگیرنده:

\* به یادآورده می شود

\*سازمان بندی می شود

\*وبا دانش واطلاعات جدید جدید پیوند می خورد.

از پیشگامان  این نظریه می توان به گشتالت؛برونر وپیاژه اشاره نمود.

شناخت گرایان یادگیری را برچهار عملیات استوار می دانند:

١- دریافت محرکها

٢- پردازش اطلاعات

٣- نگهداری وذخیره ی اطلاعات

۴- انتقال اطلاعات